بسمه تعالی

۰۶/۰۲/۹۴ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - خبر واحد در موضوعات

**حجیت خبر واحد در موضوعات**

**استدلال به روایت سماعه**

در روایت‌هایی که بر حجیت خبر ثقه در جلسه‌ی قبل نقل و بحث کردیم یک روایت، روایت سماعة بود « قال سألته عن رجل تزوّج جاریة، أو تمتّع بها، فحدّثه رجل ثقة أو غیر ثقة فقال: إنّ هذه امرأتی و لیست لی بیّنة، فقال علیه السلام: «إن کان ثقة فلا یقربها، و إن کان غیر ثقة فلا یقبل منه». ما در مورد اینکه مفاد این چه چیز هست و در مورد این صحبت کردیم در قواعد فقهیه‌ی مرحوم بجنوردی این روایت را که می‌آورد می‌گوید این معارض دارد و یک سری روایاتی را با عنوان معارض این روایت ذکر می‌کند من جمله روایت یونس و روی الشیخ فی القوی عن یونس قال سألته عن رجل تزوج امرأة فی بلد من البلدان فسألها أ لک زوج فقالت لا فتزوجها ثمَّ إن رجلا أتاه فقال هی امرأتی فأنکرت المرأة ذلک ما یلزم الزوج؟ فقال هی امرأته إلا أن یقیم البینة. و نحوه مکالمة حسین بن سعید و ایضا معرضتها بخبر عبدالعزیز المهتدی سالت الرضا علیه السلام قلت لإِنَّ أَخِی مَاتَ - وَ تَزَوَّجْتُ امْرَأَتَهُ فَجَاءَ عَمِّی فَادَّعَی أَنَّهُ کَانَ تَزَوَّجَهَا سِرّاً- فَسَأَلْتُهَا عَنْ ذَلِکَ فَأَنْکَرَتْ أَشَدَّ الْإِنْکَارِ- وَ قَالَتْ مَا کَانَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ شَیْ‌ءٌ قَطُّ- فَقَالَ یَلْزَمُکَ إِقْرَارُهَا وَ یَلْزَمُهُ إِنْکَارُهَا. ایشان می‌خواهند بگویند معارض این تقوا هست این معارض‌ها معارض نیستند بین اینها جمع عرفی واضح هست در هیچ یک از اینها فرض نشده که ثقه باشند ثقه و غیرثقه تفصیل دارد معنای کلمه‌ی ثقه این نیست که کسی که در سایر موارد وثاقت دارد ثقه یعنی در این مورد باید وثاقت داشته باشد نمی‌خواهیم بگوییم خصوص این مورد هم باشد به هر حال وثاقت در مورد از ثقه در می‌آید حالا در سایر موارد هم باشد یا نباشد خیلی مهم نیست مگر قرینه‌ی خاصی وجود داشته باشد که بعضی وقت‌ها قراینی وجود دارد که مراد از ثقه در نوع موارد منهای این خبر هست بنابراین ثقه یعنی کسی

که قول او مورد وثوق هست پس قول او اطمینان بخش هست و مجرد اینکه قول اطمینان بخش باشد ولو بینه هم نداشته باشد بر قبول قول کافی هست بینه شرط حجیت قضایی هست ولی اگر انسان اطمینان دارد که قول یک نفر درست هست باید به آن عمل کند این به بحث ما ارتباطی ندارد.

یک روایت دیگری که بحث آن شد روایت عمر بن یزید بود در مورد اینکه عمر بن یزید کیست؟ باید بحث شود من صورت جلسه را ذکر می‌کنم بحث را ملاحظه بفرمایید این هست که ما دو تا عنوان عمر بن یزید داریم عمر بن یزید بیاع السابری و عمر بن یزید بن ضبیان الصیقل یک بحث این هست که آیا اینها یکی هستند یا دو نفر می‌باشند؟ مرحله‌ی دوم بحث این هست که بر فرض تعدد آیا هر دو ثقه هستند یا ثقه نیستند؟ عمر بن یزید بیاع السابری توثیق صریح دارد، و عمر بن یزید ضبیان الصیقل توثیق صریح ندارد آیا می‌شود این را توثیق کرد یا نمی‌شود توثیق کرد؟ مرحله‌ی سوم اینکه اگر نشود هر دو را توثیق کرد عنوان مشترک عمر بن یزید منصرف به کیست آیا به طور کلی انصرافی دارد یا بین موارد فرق هست؟ این چکیده‌ی عنوان‌هایی هست که باید در مورد اینها بررسی و بحث شود طبقه‌ی اینها فرقی که خیلی چشم‌گیر باشد ندارد.

روایت بعدی رُوِیَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ کَتَبَ رَجُلٌ إِلَی الْفَقِیهِ علیه السلام فِی رَجُلٍ دَفَعَ ثَوْباً إِلَی الْقَصَّارِ لِیُقَصِّرَهُ فَدَفَعَهُ الْقَصَّارُ إِلَی قَصَّارٍ غَیْرِهِ لِیُقَصِّرَهُ فَضَاعَ الثَّوْبُ هَلْ یَجِبُ عَلَی الْقَصَّارِ أَنْ یَرُدَّ مَا دَفَعَهُ إِلَی غَیْرِهِ إِنْ کَانَ الْقَصَّارُ مَأْمُوناً فَوَقَّعَ علیه السلام هُوَ ضَامِنٌ لَهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ ثِقَةً مَأْمُوناً إِنْ شَاءَ اللَّهُ‌. منظور از رجل محمد بن حسن صفار هست که در تهذیب، ج7، ص222، ح974 از او نقل می‌کند قال کتبت الی الفقیه. صفار یک سری توقیعاتی داشته که به خط امام حسن عسکری علیه السلام در اختیار صدوق بوده و از او نقل می‌کندبعضی‌ها به کتب الرجل تعبیر می‌کنند نمی‌دانستند کاتب کیست یا به هر جهتی اسم کاتب را نمی‌آورند ولی کاتب صفار هست. در واقع بحث این هست که یک شخصی پیراهن را به شخص دیگری داده که آن را بشوید و پیراهن تلف

شده، ضایع شده بحث این هست که آیا ضامن هست یا ضامن نیست؟ اذا کان القصار ماموناً یعنی چه؟ تقریب استدلال این هست که اگر قصار راستگو باشد و واقعا آن را به قصار دیگر داده باشد ضاع الثوب را فرض کنید که اینها گاهی اوقات به رودخانه پر سیل می‌رفتند که ممکن هست سیل آمده و پیراهن را با خود برده باشد که دیگر اثری از آن نماند و به طرف بگوید که لباس تو را سیل برد می‌گوید اگر قصار آدم راستگویی هست ضامن نیست ولی اگر آدم راستگویی نیست ضامن هست امام علیه السلام هم در پاسخ موضوع را مقداری اوصع قرار می‌دهند و می‌گویند این ضامن هست اگر ثقه مامون باشد ضامن نیست اگر ثقه مامون نباشد ضامن هست البته موضوع اول این هست که فی رجل دفع ثوباً الی القصار لیقصره ولی از ذیل این با تفسیری که در مورد روایت شده معنا این هست که قصار مدعی هست که آن را به قصار دیگر داده است قصار مدعی هست نه اینکه ما یقین داشته باشیم که حتما آن را به شخص دیگری داده و امثال اینها این ادعا، ادعای قصار هست نه شخص دیگر، جواب امام علیه السلام یعنی چه مرجع ضمیر الا ان یکون خود هو هست یا آن قصار آخر هست؟ مراد از ثقه مامون چیست؟ ثقه مامون یعنی راستگو یا آدم درستکار؟ یک سیره متشرعه احتمالات در این روایت هست یکی اینکه شخصی بگوید مراد از ثقة ماموناً یعنی قصار دومی ثقه‌ی مامون باشد یعنی شخص حق ندارد به قصار دیگر بدهد مگر اینکه قصار دیگر آدم ثقه و درستکاری باشد که در انجام کار خود کوتاهی نمی‌کندیکی اینکه ثقة ماموناً مرجع ضمیر را بزنیم به قصار آخر و بگوییم ممکن هست پاسخ داده شود که این خلاف ظاهر هست و ظاهر این هست که همه‌ی مرجع ضمیرهای هو یکی هست نکته‌ی دوم اینکه مراد از ثقه مامون در این روایت چیست؟ این ثقه یعنی راستگو بودن یا آدم درستکار بودن هست؟ ممکن هست ثقه مامون یعنی آدم درستکار، که آدم درستکار اگر خود کار را انجام ندهد به کسی می‌دهد کار را انجام دهد که درستکار باشد می‌گوید اگر شخصی هست ثقه مامون هست یعنی درستکار هست بحث سر این نیست که آیا راست می‌گوید یا راست نمی‌گوید؟ بحث سر افراط و تفریط هست یعنی واقعاً راست می‌گوید که

به شخص دیگر داده ولی اگر آدم ثقه‌ی مامونی باشد به یک کسی می‌دهد که او هم مثل خود شخص ثقه مامون باشد ثقه مامون یعنی شخصی که مورد اعتماد هست شخصی که کار را درست انجام می‌دهد معلوم نیست مراد از ثقه مامون راستگو باشد ممکن هست راست کردار باشد یعنی کسی راست گفتار نباشد راست کردار باشد و کسی که راست کردار هست بنابراین اگر به کس دیگر هم داده حتماً به کسی داده که مثل خودش این کار را می تواند انجام دهد در نتیجه افراط و تفریطی صورت نگرفته است در نتیجه زمانی هم در کار نیست احتمال اول را ممکن هست بگوییم خلاف ظاهر هست و بعید هم نیست ولی این احتمال دوم خیلی روشن نیست که خلاف ظاهر باشد مراد از ثقه مامون بخصوص این احتمال دوم باعث می‌شود که ما روایت را تاویل نکنیم چون سوال از این نیست که قصار مدعی هست که آن را به قصار دیگر داده، به قصار دیگر داده بنابراین اگر ثقة ماموناً ظهور اولیه‌ی آن هم در صدق گفتاری باشد با توجه به صدر حدیث که می‌گوید ظاهر آن در تعهد قصار آن هست که واقعاً به قصار دیگر داده آن می‌تواند قرینه باشد بر اینکه مراد از ثقه مامون، یعنی مامون در کار یعنی راست کردار باشد لااقل یک اجمال را در روایت ایجاد کند قسمت‌هایی صدر روایت ظهور در این دارد که واقعاً کار انجام شده است شما می‌خواهید این را حمل بر این کنید آن چیزی که ادعا می‌کندیک ادعا کردن را اضافه کنید و تقدیر بگیرید اینها ظهور مامون بودن در ذیل در اینکه مراد راست گفتار هست قوی‌تر از ظهور صدر در اینکه واقعاً این حادثه اتفاق افتاده نیست اگر نگوییم صدر قرینه هست بر اینکه ذیل مراد خصوص راست گفتار نیست و راست کردار هست لااقل ان دو با همدیگر در یک حد هستند و اجمال ایجاد می‌کنند در کلام امام علیه السلام هم همین بحث‌ها هست نکته‌ی دوم که مهم هست، نکته‌ی اول را در حد یک احتمال عرض کردم. نکته‌ی سومی که فرض کنیم مراد راست گفتار باشد آیا مراد از ثقه مامون ثقه‌ی مامون در مطلق موارد هست یا در خصوص این مورد هست؟ ممکن هست ما بگوییم مراد در خصوص این مورد هست و می‌گوید اگر واقعاً راست می‌گوید مورد اعتماد هست که این کار انجام شده زمانی نیست یعنی

بحث سر این هست که اگر شکی نداریم و ضامن بودن یا ضامن نبودن به جهت این هست که اگر معلوم نباشد که به دیگری داده یا نداده لااقل اطمینان نداریم که به دیگری داده یا نداده ضامن هست مگر اینکه ثابت شود که به دیگری داده است ممکن هست ثقة ماموناً در خصوص این رفتار او باشد که منشأ اطمینان به ادعای او باشد، نکته‌ی چهارم فرض کنیم که روایت می‌گوید قول ثقه مامون در اینجا حجت هست اینجا قول او مطابق اصل هست چون امین هست و امین باید ضامن نباشد آن طرف وقتی ثقه هم نیستند هم باید به یک معنا ضامن نباشد ولی آنجا را شارع مقدس احتیاطاً حکم به ضمان کرده ولی امینی که مدعی هست قول امین را اگر شارع مقدس حجت قرار داده باشد معنا این نیست که قول غیر امین را هم حجت قرار داده باشد با اصل حجیت قول نمی‌شود الغای خصوصیت کرد امین کسی هست کهخ دیگران او را امین قرار داده‌اند و مال را در اختیار او قرار داده‌اند حتی اگر طبق قاعده طرف ثقه هم نبود همین مقدار که امین بود طبق قاعده باید ضامن نبود ولی شارع مقدس برای او برخلاف قاعده ضمان جعل کرده است ولی این طرف قضیه که شخص هم امین هست و هم ثقه هست شارع مقدس گفته که قول او حجت هست حجیت قول امین ملازمه‌ای با حجیت غیر امین ندارد ثقه مامون به کسی می‌دهد که مثل خود او توانایی حفظ مال را دارد و این ربط به بحث صدق گفتاری و اینها ممکن هست نداشته باشد.

روایت دیگری که اینجا هست روایت حماد بن عیسی هست الْحُسَیْنُ بْنُ سَعِیدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ ثَلَاثاً فَبَانَتْ مِنْهُ وَ أَرَادَ مُرَاجَعَتَهَا قَالَ لَهَا إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُرَاجِعَکِ فَتَزَوَّجِی زَوْجاً غَیْرِی فَقَالَتْ لَهُ قَدْ تَزَوَّجْتُ زَوْجاً غَیْرَکَ وَ حَلَّلْتُ لَکَ نَفْسِی أَ یُصَدِّقُ قَوْلَهَا وَ یُرَاجِعُهَا وَ کَیْفَ یَصْنَعُ قَالَ إِذَا کَانَتِ الْمَرْأَةُ ثِقَةً صُدِّقَتْ فِی قَوْلِهَا‌. اینجا مراد از صدقت فی قولها این ثقه، ثقه در خصوص مورد نیست چون اگر خصوص مورد باشد دیگر صدقت ندارد اگر اطمینان داری که طرف صادق هست دیگر نیازی به صدقت نیست این مورد بحث در جایی هست که نمی‌داند واقعاً راست می‌گوید یا راست نمی‌گوید جایی که اطمینان داشته باشد

لازم نیست آن وجهی که در بعضی از روایات می‌گفتیم که مراد از ثقه، ثقه در خصوص این روایت هست و عموم خصوص مورد هست که قول او اطمینان بخش و مورد وثوق هست مراد این نیست از این جهت این اشکال به این روایت وارد نیست ولی الغای خصوصیت از این نمی‌شود کرد چون بحث زن هست و در مورد زن هم یک سری خصوصیاتی به او واگذار شده حتی در بعضی موارد بدون قید وثاقت هم یک سری امور به او واگذار شده است مثلاً در مورد عده، در مورد حیض در صحیحه زراره هست عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ الْعِدَّةُ وَ الْحَیْضُ لِلنِّسَاءِ إِذَا ادَّعَتْ صُدِّقَتْ‌. زن اگر مدعی شود که عده‌ی من تمام شد قبول می‌شود، اگر مدعی شود که حیض دیدم و از حیض پاک شدم یا الان در حیض هستم بحث من این هست که در مورد زن در بعضی جاها قول او حجت قرار داده شده در این مورد قول او را به تنهایی حجت قرار نداده باشد حالا یا به جهت اینکه یک شوهر دیگر هست و می‌شد در مورد این شوهر بررسی شود یا نشود به شرط وثاقت قول او را حجت قرار داده‌اند از این نمی‌شود الغای خصوصیت کرد از چند جهت نمی‌شود الغای خصوصیت کرد یکی اینکه در مورد تزویج یک شرع مقدس یک نوع راحت‌گیریهایی انجام داده برای اینکه مسئله‌ی زنا پیش نیاید در بحث نکاح فضولی بعضی‌ها گفته‌اند که شارع مقدس این نکاح را تنفیذ کرده و از تنفیذ نکاح فضولی تنفیذ بیع فضولی را نتیجه گرفته‌اند مرحوم شیخ با توجه به روایت‌های دیگر می‌گوید برعکس هست از روایت‌ها استفاده می‌شود که صحت بیع فضولی بالملازمه صحت نکاح فضولی را نتیجه می‌دهد و یکی از نکاتی که آقایان آنجا مطرح کردند همین هست که شارع مقدس در باب نکاح یک سری تسهیلاتی انجام داده زن در بیابان مدعی هست من شوهر ندارم این می‌گوید شوهر او را می‌شود تصدیق کرد اینجا هم در واقع مدعی هست که بلامانع می‌باشد بلا مانع بودن را شارع مقدس به طور مطلق تصدیق نکرده چون کانه استصحاب عدم وجود داشته در مقابل آن استصحاب به شرط وثاقت زن آن استصحاب را گفته که اینجا جاری نمی‌شود در سایر موارد از این استفاده نمی‌شود اینها خصوصیاتی دارد هم چون قول زن در بعضی از مشاهدات او به

طور مطلق حجت هست حالا این را به قید وثاقت حجت کرده باشد و هم در نکاح یک خصوصیتی دارد که نمی‌شود از این سایر موارد را استفاده کرد بنابراین در مورد خود این روایت باید به خودش اخذ کرد و از این روایت نمی‌شود تعدی کرد.

دو روایت می‌ماند که آقای صدر به آنها استدلال کرده‌اند و این استدلال را تام می‌دانند و آقای حائری در مورد اینها اشکال کرده است. روایت اول که آقای حائری می‌فرمایند بسند تام عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِی عَبْد ِاللَّهِ علیه السلام عَنْ رَجُلٍ وَکَّلَ آخَرَ عَلَی وَکَالَةٍ فِی إِمْضَاءِ أَمْرٍ مِنَ الْأُمُورِ وَ أَشْهَدَ لَهُ بِذَلِکَ شَاهِدَیْنِ فَقَامَ الْوَکِیلُ فَخَرَجَ لِإِمْضَاءِ الْأَمْرِ فَقَالَ اشْهَدُوا أَنِّی قَدْ عَزَلْتُ فُلَاناً عَنِ الْوَکَالَةِ فَقَالَ إِنْ کَانَ الْوَکِیلُ أَمْضَی الْأَمْرَ الَّذِی وُکِّلَ فِیهِ قَبْلَ الْعَزْلِ عَنِ الْوَکَالَةِ فَإِنَّ الْأَمْرَ وَاقِعٌ مَاضٍ عَلَی مَا أَمْضَاهُ الْوَکِیلُ کَرِهَ الْمُوَکِّلُ أَمْ رَضِیَ قُلْتُ فَإِنَّ الْوَکِیلَ أَمْضَی الْأَمْرَ قَبْلَ أَنْ یَعْلَمَ بِالْعَزْلِ أَوْ یَبْلُغَهُ أَنَّهُ قَدْ عُزِلَ عَنِ الْوَکَالَةِ فَالْأَمْرُ مَاضٍ عَلَی مَا أَمْضَاهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ لَهُ فَإِنْ بَلَغَهُ الْعَزْلُ قَبْلَ أَنْ یُمْضِیَ الْأَمْرَ ثُمَّ ذَهَبَ حَتَّی أَمْضَاهُ لَمْ یَکُنْ ذَلِکَ بِشَیْ‌ءٍ قَالَ نَعَمْ إِنَّ الْوَکِیلَ إِذَا وُکِّلَ ثُمَّ قَامَ عَنِ الْمَجْلِسِ فَأَمْرُهُ مَاضٍ أَبَداً وَ الْوَکَالَةُ ثَابِتَةٌ حَتَّی یَبْلُغَهُ الْعَزْلُ عَنِ الْوَکَالَةِ بِثِقَةٍ یُبَلِّغُهُ أَوْ مُشَافَهَةٍ بِالْعَزْلِ عَنِ الْوَکَالَةِ‌. البته امام علیه السلام توضیح می‌دهند که بلغه یعنی چه؟ یا خود موکل او را عزل کند یا شخص ثقه‌ای را بفرستد که عزل شدن را به او خبر دهد که در این صورت از وکالت ساقط هست آقای حائری در اینجا اشکال وارد می‌کنند که این روایت در بحث وکالت عزل از وکالت کما اینکه در صدر روایت هست متوقف بر علم هست در از بین رفتن اثر وکالت علم جزء الموضوع هست وکیل باید علم داشته باشد که وکالت از بین رفته است شارع مقدس اینجا خبر ثقه را به منزله‌ی علم قرار داده است علمی که جنبه‌ی موضوعیت دارد فوق مطلب این هست که خبرثقه را قائم مقام علم موضوعی قرار دهد و این باعث شده با وجود خبرثقه دیگر شخص نتواند استصحاب بقای وکالت بکند چون استصحاب بقای وکالت اقتضا می‌کندکه بتواند وکالت بکند از این روایت استفاده‌ی دو امر می‌شود که با همدیگر

پیوند دارند یکی اینکه خبرثقه جانشین علم هست و دیگر نمی‌شود استصحاب بقای وکالت کرد و کانه علم به عزل داریم و نتیجه‌ی علم به عزل که انعزال واقعی هست و عدم ترتب احکام بر عمل وکیل هست آن بار می‌شود لازمه‌ی این مطلب این نیست که جایی که علم جنبه‌ی موضوعیت ندارد جنبه‌ی طریقیت دارد این‌هم جانشین آن شده باشد مرحوم آقای صدر پاسخ دادند که اگر جای علم موضوعیت داشته باشد جای که علم طریقیت داشته باشد به طریق اولی یک نوع اولویتی ادعا می‌شود آقای حائری می‌فرمایند که برای ما این چنین اولویتی ثابت نیست که اگر شارع مقدس خبرثقه را در علم موضوعی کافی دانسته باشد در باید در علم طریقی هم کافی دانسته باشد و این چنین چیزی بر ما ثابت نیست به نظر من این روایت با ان قلت و قلت‌هایی که بین آقای حائری و شهید صدر هست که به استظهار برمی‌گردد و یکی می‌گوید ظاهر هست و یکی می‌گوید ؟؟؟ عرفیه هست یا نیست خیلی نمی‌خواهم وارد شوم اثبات شده نیست و مشکل هست تعبیری که آقای حائری دارند تعبیر خوبی هست من نمی‌خواهم وارد بحث شوم. در این روایت اولاً کلمه‌ی ثقة یبلغه که معلوم نیست مراد از ثقه، ثقه‌ی در دیگر موارد باشد ممکن هست مراد از ثقه، ثقه در خصوص مورد باشد و این روایت در مقام بیان این هست که لازم نیست موکل مشافهتاً وکیل را عزل کند همین که به وسیله‌ی کسی که قول او اطمینان بخش هست همین مقدار کافی هست مشافه یا بینه برای عزل کافی نیست چون در صدر روایت هم هست که بینه برای وکالت گرفته بود چون در بعضی از اینها ممکن هست تصور شود که بینه و... جنبه‌ی موضوعیت دارد و حتماً باید بینه باشد ولو اطمینان داریم مراد از ثقه، ثقه در نوع موارد باشد این معلوم نیست اگر نگوییم ظهور دارد که مراد ثقه در خصوص مورد هست لااقل این معنا در این روایت محتمل هست. نکته‌ی دوم اینکه اگر فرض کردیم که مراد از ثقه، ثقه در خصوص مورد نباشد به نظر می‌رسد اینجا نمی‌شود الغای خصوصیت کرد چون این مطابق اصل هست اصل اولی این هست که فعل وکیل با تحقق عزل واقعی اثر نداشته باشد چون وکالت به اعتبار اینکه فعل وکیل فعل موکل هست نافذ هست و در جای که واقعاً وکیل عزل کرده و

فرض هم این هست که بینه هست و این هم اثبات شده یعنی عزل شدن حجیت قضایی هم دارد یک امر واقعی قابل اثبات در محاکم قضایی هم هست عزل این مقدار دیگر علی القاعده باید موثر باشد ولی شارع مقدس به خاطر مصلحت‌هایی که داشته گفته باید علم داست و به او ابلاغ کرد در این صورت ابلاغ به خبرثقه را حجت قرار داده حتی شارع مقدس اگر اینجا مطلق البلوغ را هم کافی می‌دانست هیچ مشکلی نداشت اگر خبر عزل به مخبر غیر ثقه هم رسید وکیل دیگر حق ندارد کار خود را انجام دهد و اگر انجام داد کا او نافذ نیست اینجا عدم نفوذ قول وکیل مطابق اصل هست حجیت خبر قول ثقه در جایی که مطابق اصل هست از آن حجیت قول خبر ثقه در جایی که مطابق اصل نیست استفاده نمی‌شود خلاصه این روایت بر این استدلال به درد نمی‌خورد.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»